

تقدیر یا تدبیر؟

نوشتاری در سه بخش

نوشته نورالله «نورمن» گبای

Please find the English version of this essay in the accompanying file.

بخش نخست
بخش دوم

بخش سوم
نتیجه گیری

بخش نخست

بازگشت به بالا

اگر تقدیر است، تدبیر چیست و اگر تدبیر است، تقدیر چیست؟

موريس مترلینگ می گوید: «بارها دیده ام همانها که به تقدیر معتقدند هنگام عبور از خیابان، به دقت رفت و آمد اتومبیل ها را نگاه می کنند و بعد قدم برمی دارند.»

راستی ماهیت تقدیر چیست؟ یا که با تدبیر بد، تقدیر چیست؟

در همسایگی آپارتمان محل اقامت ما در شهرک مذهبی رامت شلوموی اورشلیم، خانواده ای سوپرمذهبی در فقر خود ساخته زندگی می کردند که تا آن روز فقط هفده (!) بچه داشتند و يك شاه داماد خوش سیما.

روزهای اول ورود ما به شهرک، چون کلاه به سر نداشتیم، جواب سلام ما را نمی دادند و بچه ها از ما فرار می کردند. (وای به باوری که با تکه پارچه ای دگرگون گردد.) بعد از محبت های فراوان همسر ما به کودکان خانواده، آنها به تدریج با ما چنان دوست شدند که برای نشان دادن منتهای محبت خود، ما را برای صرف شام جمعه شب یا «شب شبات»، به منزل درویشی و پر محبت خود دعوت کردند.

وقتی وارد کودکستان، ببخشید، خانه کوچک آنها شدیم، بچه های مهمان - ندیده با دیدن ما چنان ذوق کردند که موجب خوشحالی ما گردید. به تدریج متوجه شدیم که راز ایشان در اداره فرزندان زیاد این است که فرزندان بزرگتر به ترتیب از بچه های کوچکتر در گوشه و کنار خانه، حتی زیر میزها، نگهداری

می‌کردند. همهٔ بچه‌ها ما را زیر نظر داشتند. مادرِ هفده‌فرزند، تکیده و رنجور، از یک سو و شوهر یا «بعل» کمتر از شصت‌ساله، سر حال و شاداب، از سوی دیگر، اصرار کردند که «رسم ما این است که هر کس امشب سر سفره با ما باشد، باید صبحانه، نهار و شام فردا را هم با ما بماند!» (در زبان عبری واژهٔ بعل هم به معنای «شوهر» و هم به معنای «صاحب» است. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مُجمل! آیا ردّ و بدل کردن سکه در موقع عقد، گویی همچون خرید و فروش اشیاء و املاک، ریشه در همین معنای دوم و «صاحب شدن» چیزی داشته است؟ نمی‌دانم.)

ما هم چون پیشتر انجام وظیفه کرده بودیم، رسم ایشان را پذیرفتیم و فرصتی مناسب برای بحث و یادگیری پیش روی من قرار گرفت. صاحبخانه، با یک دنیا صفا و صمیمیت، صندلی مرا کنار خود و شاه داماد قرار داد و خانم‌ها در انتهای میز و بر صندلی‌های رنگارنگ کوتاه و بلند نشستند. مراسم همراه با آهنگ‌های شاد اروپای شرقی، به مدیریت بعل، شاه داماد و بچه‌های بزرگتر، چنان شادمانه اجرا شد که ما در هیچ یک از خانه‌های بورلی هیلز یا کینگز پوینت ندیده بودیم. محیط چنان شاد بود که به یاد مراسم سالانهٔ تنکس گیوینگ یا «روز شکرگزاری» در آمریکا افتادم و گفتم که «به حمدالله، ما در عوض، هفته‌ای یک روز، به همراه همهٔ اعضای خانواده و بدون حضور جناب بوقلمون، جشن شکرگزاری داریم!» روحشان شاد آنها که گرد همایی‌های گوناگون را برای ما به یادگار گذاشتند؛ و گرنه به جرأت می‌گویم که بسیاری از کازین‌ها و دیگر خویشاوندان هرگز یکدیگر را نمی‌شناختند.

بعد از صرف شامی گوارا، که کمتر از دسیر بسیاری از خانه‌ها، اما بهتر از شام آنها بود که برای بیست نفر مهمان، به اندازهٔ پنجاه نفر غذا تهیه می‌کنند، با صاحبخانه همصدا شدیم و او پواشکی و به سرعت، مشغول خواندن آهستهٔ دعا‌های گوناگون گردید.

شاه داماد کلاه پوستی گرد و خاص مناطق سردسیر را به سر داشت و با آن که از گرما عرق می‌ریخت، از ترس بر باد رفتن ایمان خود (!) آن را از سر بر نمی‌داشت. از او پرسیدم، «متولد کجایی؟» گفت، «انگلستان.» گفتم، «چه می‌کنی؟» گفت، «هفت سال است که در یشیوا تحصیل می‌کنم.» گفتم، «دورهٔ تحصیل در یشیوا [مکتب‌های مذهبی یهودی] چند سال است؟» گفت، «محدودیتی ندارد.» گفتم، «چه کتاب‌هایی تدریس می‌کنند؟» گفت، «شولخان آروخ و کتاب زوهر. البته محتوای درسی بستگی به هر فرقه دارد و یکسان نیست.» (شولخان عاروخ یا «سفرهٔ گسترده» جامع‌ترین و مورد استنادترین مجموعهٔ قوانین مذهبی یهود محسوب می‌شود و بر اساس تلمود، یعنی مجموعهٔ میشنا و گمارا، به نگارش درآمده است.) پس مذهبی‌ها هم از چند فرقه تشکیل شده‌اند! در عجبم که چرا در یشیوا، بیش از آن که

خودِ توراتِ مقدس تدریس شود، نسل اندر نسل همچنان به تدریسِ یکنواختِ تفسیراتِ گوناگون می پردازند. اینان غافل از آنند که معادلِ شمارِ افرادِ بشر و به تعدادِ ربانیم و سایر دینداران، برداشت ها، عقاید و تفسیراتِ پیروان هر دینی با یکدیگر مغایرند. با توجه به تفاوت میان فهم افراد و حتی نیروی درکِ خواهران و برادران، این تکرارِ مکررات برای چه؟ (تجربهٔ شخصی من نشان داده است که بسیاری افراد دمدمی مزاجی که طبعاً ثبات ندارند و مانند رانندگانی که راه خود را گم کرده باشند، ندانسته مسیر عوض می کنند. چنان که می بینیم، اینان به دنبال گم کرده شان، حتی پس از تغییرِ دین یا فرقهٔ ارثی خود، به هدفِ یافتنِ بتِ خیالی خویش، به خشت و گلِ ساختمان ها، سنگ قبر و عکس پناه می برند و از آنها انتظار حمایت دارند.) **فرو ماندم از کشف این ماجرا / که دینی جمادی پرستد، چرا؟**

در ادامهٔ بحث با شاه داماد، دیدم که او مشتاق گفتگو است. پیشتر در شهرک دیده بودم که مردم ابداً حتی از رادیو و تلویزیون استفاده نمی کنند و در قرن بیست و یکم، اخبار را همچنان جارچی به سمع مبارک مذهبیون مقیم شهر می رساند. از شاه داماد پرسیدم، «آیا از کامپیوتر و اینترنت استفاده می کنید؟» گفت، «آسور (ممنوع)! هرگز!» دوباره پرسیدم، «از رادیو و تلویزیون چطور؟» با نگاهی عاقل اندر سفیه گفت، «خیر.» آه از نهادم برآمد، اما جز سکوت راهی نداشتم. چنان که می گویند، دردی که انسان را به سکوت وامی دارد بسیار سنگین تر از دردی است که انسان را به فریاد وامی دارد. سکوت دردناکی بود. به خود گفتم:

به خوغای علم است که آدم به هوش می آید. افسوس که هنوز نالهٔ خرافات به گوش می آید!

افسوس و صد افسوس که آقایانِ مروّجِ دین توجه ندارند که امروز بی سواد کسی است که نحوهٔ استفاده از مقدراتِ روز همچون کامپیوتر و اینترنت را نمی داند و نمی خواهد که بداند. آیا ده ها هزار دانشجویان مکتب های مذهبی، این رهبران آیندهٔ جامعه، چگونه با دعا کردن خواهند توانست آیندهٔ فرد و جامعه را تأمین کنند؟ آیا می توان «به امیدِ هَشیم (خدا)» در پیله ماند و انتظار موفقیت داشت؟

مُحرز است که تقصیرِ بدبختیهای خودساخته را به گردن «خدایی» دور از دسترس انداختن و اشتباهات خود را تقدیر و خواستِ این خدا دانستن، چیزی نیست جز اشتباهی بزرگ! به قول پروین اعتصامی،

دیوانگی است، قصهٔ تقدیر و بخت نیست
از بام سرنگون شدن و گفتن این قضاست
وقتِ گذشته را نتوان خرید باز
مفروش خیره، کاین کهربا بی بهاست

از سویی شاهدِ شاد بودن، دم را غنیمت شمردن، توکل کردن و ریاضت کشیدن؛ از سوی دیگر در پیله ماندن و به استناد دین، دیمی بچه آوردن، دیمی بچه را در قفس پرورش دادن — و سر بارِ دایمی هَشم (خدا) بودن! با خود اندیشیدم، «آیا اینها زندگی را درست فهمیده اند یا آنها که دائماً درصددِ افزودن بر سرمایه مالی و علمی خود هستند و امروز به جرأت می توان گفت که ۹۵٪ جوانانشان تحصیلات دانشگاهی دارند؟» و از زبان شاعر پاسخ دادم، «شاید آن که هفت اقلیم عالم را نهاد / هر کسی را هر چه لایق بود داد.»

گر توانا بینی، گر کوتاه دست هر که بینی چنان باید که هست

از خود پرسیدم، «پس ماهیت تقدیر چیست / یا که با تقدیر بد تدبیر چیست؟»

سرانجام به این نتیجه رسیدم که:

قومی متفکرند در مذهب و دین **جمعی متحیرند در شك و یقین**
ناگاه مناده ای برآید ز کمین **کای بی خبران، راه نه آنست و نه این**

به یاد ناصرالدین شاه خرافاتی افتادم که به مدیریت مستوفی خود، مجالس عزاداری را مفصل برگزار می کرد. در یکی از این مجالس، شاه می بیند که مستوفی ۳ غرفه جداگانه به یهودیان، ارمنه و زرتشتیان اختصاص داده است. شاه از مستوفی می پرسد، «چه عجب در مجلس عزاداری به اینها غرفه دادی؟» مستوفی پاسخ می دهد، «فکر کردم شاید در آن دنیا حق با اینها باشد، ما هم آنجا غرفه ای داشته باشیم.» آیا بهتر است که ما هم به فکر غرفه باشیم تا اگر حق با اینان بود، در بهشتِ واهی تنها نباشیم؟!

به هر حال، به خود گفتم که چرا باید به نام ترویج دین، کودک را از ترس دیدن بدی ها، نابینا بار آورد؟ ریاضت کشیدن برای چه؟ مگر فلسفه دین بهزیستی نوع بشر نیست؟ مگر نه آن که توراتِ مقدس، حق تقدّم را به حفظ جان خود آدمی داده است، آنجا که می گوید، «تیشموراتِ نَفْشَه خا»، «از جان خودت مواظبت کن»؟

قابل تعمق است که دستورالعملِ استفاده از اکسیژن هواپیما در مواقع اضطراری تذکر می دهد که چنانچه کودکی به همراه دارید، ابتدا ماسک خود را ببندید و سپس ماسک کودک را، تا اگر خطری پیش آمد، شما به هوش باشید و بتوانید از کودک نگهداری کنید. آهای مدعیان عزیز دینداری! شما باید نان آور متعادل و سالم خانواده باشید تا فرزندانِ شایسته و متعادل داشته باشید — و گرنه سیاهی لشکر را چه سود؟

در نیویورک، زن و شوهری عرق ریزان و خسته، از راه پله خود را به طبقه هشتم ساختمان می‌رسانند. همسایه با دیدن وضع اسف بار آنان می‌پرسد، «مگر آسانسور خراب است؟» پاسخ می‌دهند، «امروز شنبه است و ما ملزم هستیم که کسب و کار را تعطیل کنیم و استراحت کنیم و نمی‌توانیم [طبق قانونی من- در آوردی] از برق یا اتومبیل استفاده کنیم.» همسایه با تعجب می‌پرسد، «این چه استراحتی است؟ شما که دیگر قدرت حرف زدن هم برایتان نمانده است! استراحت چه ربطی به برق و اتومبیل دارد که خود وسیله آسایش است؟ آیا این توهین به دین و دیندار نیست؟ مگر همینک از نور چراغ برق و دستگاه تهویه مطبوع استفاده نمی‌کنید؟ آیا این دینداری است یا خودفریبی؟» زن و شوهر می‌گویند، «بهتر است که ما آسانسور کاشر (!) داشته باشیم. از مدیریت ساختمان درخواست خواهیم کرد که به این امر رسیدگی کنند.» همسایه کنجکاو می‌پرسد، «آسانسور کاشر کدام است؟» پاسخ می‌دهند، «آسانسوری است که تنها برای من به حرکت درنیامده باشد (!) و به طور اتوماتیک در هر طبقه بایستد.» همسایه می‌گوید، «مگر همین که شما پا به آسانسور بگذارید و آسانسور با نیروی برق شما را به مقصد برساند به منزله استفاده از برق نیست؟»

دوستان؛ باور بفرمایید که من بیش از هر کس از بحث دربارهٔ مهملات رنج می‌برم. اما می‌بینیم که همین سکوت و بی‌تفاوتی جامعه باعث شده است که مهملات رسمیت پیدا کنند. مردم مقصرند، چون دکانی که مشتری نداشته باشد تعطیل خواهد شد. آیا این اصطلاح «آسانسور کاشر»، این که پا گذاشتن در آن حلال باشد اما دست زدن به دکمه آن حرام، موجب شرمساری، توهین به شعور جمع و اهانت به دین نیست؟ آیا می‌توان چنین شرمندگی شرعی را دینداری نامید؟ اینجا است که می‌بینیم هر دروغی در اثر تکرار، حقیقت پنداشته می‌شود و مدارا با باورمندان منجر به آن می‌شود که موهومات مهر تقدس بخورند — که اقلیت - ستیزی جهانی و واپس گرایی نمونه‌های بارز آن هستند.

بخش دوم

بازگشت به بالا

روز بعد، در ادامهٔ صحبت با شاه داماد گفتم، «شما و مدرسین شما بهتر می‌دانید که در کتاب درسی شما یعنی تلمود، که حاوی بحث‌های ربانیم هزاران سال قبل می‌باشد، گفته شده است، "فرزندان خود را در حد تحصیلات خود پرورش ندهید چون آنها در زمانی دیگر متولد شده‌اند."»

“Don't limit a child to your own learning, for he or she was born in another time.”

اینجاست که نگارنده بارها عرض کرده ام، چنانچه فرزند بهتر از پدر و مادر خود نباشد، با توجه به زمان، عقب افتاده محسوب خواهد شد. «جناب داماد، مگر نباید در هر نسل، کتاب های درسی حتماً متگی بر روش های علمی و فهم همان نسل و همان روز تدریس باشد؟»

«آیا تدریس مکرر و نسل اندر نسل کتاب های مملو از نکاتِ خوانا و نکات ناخوانا با فهم و تمدن روز، در لباس ترویج دین، مغایر با گفته بالا و به منزله گردیدن به دور دایره و در جا زدن در تاریکی نیست؟ می دانم فلسفه دین با علم متفاوت است، اما تا به حال کدام جایزه نوبل به یک محصل یثیوا تعلق گرفته است؟ چرا باید یک جوان برای یادگیری مسائل مذهبی همه عمر دست به دعا باشد؟ مگر تلمود آدم های بیکار را موله عولام یعنی «ضایع کننده دنیا» نمی نامد؟ آیا بی کار بودن، سر بار ماندن و دایماً در صدق دعا کردن بودن، جوابگوی زندگی روزمره است یا به فقر دانسته منجر می شود؟»

به سخن ادامه دادم. منطق می گوید، «از تو حرکت، از خدا برکت!» اما صد افسوس که انسان قشری عملاً می گوید، «حرکت از دعا، برکت از خدا!» پرسیدم، مگر نمی توان مانند بسیاری از دینداران، از جمله ارتدوکس های روشنفکر و خردگرا، به دور از خرافات فعال بود، تحصیلات عالی داشت و مذهبی بود؟ آیا اجداد ما در سایه منفور تبعیض، با اشاعه موهومات دین خود را حفظ کردند یا با ترویج و اجرای اوامر افتخارآمیز و جاودانی تورات و فرهنگ یهود؟ در دنیای امروز و برحسب نیاز زمان، از بچه ۴ ساله تا انسان صد ساله، همه هر لحظه از فیض کامپیوتر، اینترنت و دیگر دست آوردهای الکترونیکی و غیره بهره مند می شوند، چنانکه بدون آنها دنیای ما نمی تواند حتی یک روز زندگی عادی داشته باشد. با این حساب، آیا عدم استفاده از این دست آوردها به نام شرع و به اصطلاح نابینا بار آوردن دهها هزار دانشجوی لایق، این پدران و مادران آینده، موجب شرم و عقب ماندگی کل جامعه نیست؟ حداقل سعی نکنید دیگران را به عقب ببرید و برعکس، پیرو نکات عقلانی کتاب های درسی خود و ارتدوکس های خردگرا باشید. دنیا انسان یهودی را یهودی می پندارد، چه خرافاتی باشد، چه خردگرا. بس کنید. ما کنترلی بر کتاب های درسی مملو از دروغ که در مدارس مثنی بیمار روانی تدریس می شوند، یا فیلم ها، نوشته ها و بد آموزی هایی که امثال شما چون بهانه ای به دست بدخواهان ممالک یهودی - ستیز هدیه می کنید، نداریم. اما می پرسم که چه دلیلی دارد که نکاتی که تاریخ مصرف آنها منقضی شده است همچنان تدریس شوند؟

اریک فروم می گوید: «تاریخ بشر گورستان فرهنگ های بزرگی است که به شیوه ای ناگهانی متلاشی شده اند.» نمونه بارز این گفته در زمان ما رژیم شوروی است که با وجود دارا بودن ده هزار بمب اتمی، تسلیم زمان گردید، زیرا نتوانستند در برابر خواسته های تازه زمان خود، واکنشی منطقی، سنجیده و آگاهانه نشان بدهند. متلاشی کردن خانواده ها به نام دین نه به منزله حفظ دین، بلکه مقدمه حتمی متلاشی شدن جامعه است.

اشاره کردم که نوشته های خوب و خوانا با علم و فهم روز، مانند پیرکه آوت یا همان «اندرز پدران»، عسلی است که با کوشش هزاران زنبور برای شیرین کردن کام خواننده نوشته و فراهم گردیده است. افسوس که انسان متعصب به این عسل حساسیت دارد! ببینیم چگونه با توجه به زمان و مکان، قادریم به نحو بهتری از اوامر عقلانی تورات مقدس و علوم روز بهره مند گردیم. دین ما محتاج ترویج از راه بسط خرافات نیست. حتی قیام حضرت موسی برای مبارزه با ظلم و خرافات و به هدف ترفیع عدالت بود. تقلید بس است. عجب از گمشدگان نیست؛ عجب آن است که نقص را دید و نشناخت.

دوستان، این طبع تعصب است که انسان قشری هر گفته و نوشته هم گروه خود را چشم بسته می پذیرد، چون هدف را می پسندد ولی خرابی راه را نمی بیند. **خلیل جبران** می گوید: «وای بر مردمی که هر گروهی از آنها نقش ملتی را ایفا کنند.»

مدرّسین واپس گرای گوناگون هرگز به مثابه معلمین و مشاورین واقع بین جامعه، خاصه در مدارس نیستند.

ژرژ پمپیدو، رئیس جمهور سابق فرانسه، می گوید، «سه عامل بزرگ برای ویرانی وجود دارد: جنگ، زلزله و مشورت با نادان.» بیایید به جای مشورت با ناآگاهان به نام دین، از اشتباهات خود و دیگران درس عبرت بگیریم و به یاری این دانش، نقاط ضعف جامعه را برطرف کنیم.

ناپلئون می گفت، «از کسانی بترسید که ظاهراً با شما موافقند ولی شهامت آن را ندارند که آشکارا مخالفت خود را ابراز کنند.» تنها دو دوزه بازان هستند که از هر طرف باد بیاید با آن همسو می شوند، وگرنه آنان که ریگی در کفش ندارند، از اظهار عقیده خود باکی ندارند.

نمی توان حقایق را با تقدّس نمایی برای همیشه واژگونه نشان داد. زمان آن است که مکتب های دینی، دین را به صورت علمی و اوامر را به زبان علم روز تدریس، تفهیم و تبلیغ کنند. زمان ترساندن مردم از خدا و ملاً، خرید و فروش های تصنعی، نخ بستن به مچ دست و دخیل بستن به مزار این و آن، یا مهملات

شرم – آور دیگری همچون گویی تبدیل دفاتر و منازل به سقاخانه با آویزان کردن عکس ملایان در آنها، سپری شده است. با زمان و تمدن روز نمی توان جنگید. جوامعی موفق خواهند بود که مکمل یکدیگر باشند، نه آنها که در مقابل یکدیگر می ایستند. چند دستگی های خطرناک امروز ریشه در فرقه گرایی های کهنه دارند.

دوستان، می دانم که برای کسی که نمی خواهد بفهمد، هر توضیح و سندی بی اثر است. نوشته ها و گفته های هر کس به ویتترین نمایش فهم و شعور نویسنده می مانند و قضاوت با خواننده است.

حرف من این است: در وفاداری به اوامر عقلانی، افتخارآمیز و جاودانی تورات استوار بمانیم و در اجرای آنها انعطاف پذیر و همگام زمان باشیم. به قول صائب، «حریف سیلی باد خزان (زمان) نمی شوی/ پیش از خزان زخود بیفشان برگ و بار را.»

به گواهی تاریخ، نخستین گام برای ترویج دوگانگی و بی دینی، پیروی از خرافات به هدف ترویج دین بوده و هست.

هدف من و مذهب یون یکی است، منتهی من می گویم که حفظ دین باید از راه تطبیق و همگامی با تمدن و علوم روز صورت گیرد، حال آن که ایشان می فرمایند دین را باید از طریق تدریس و تبلیغ نکاتی که دیری است منقضی و منسوخ شده اند حفظ کرد.

می گویند که مردم طوس از شیخ ابوسعید ابوالخیر، عارف و عالم نامدار خواستند که خلق را موعظه کند. شیخ می پذیرد. پس در خانقاه تختی بر پا می کنند تا شیخ بر آن سخن بگوید.

روز موعود، جمع کثیری در خانقاه گرد آمدند، چنان که که جای خالی نمانده بود و هنوز مردم وارد می شدند. شیخ آماده سخن بود که مردی از بیرون خانقاه سر به درون کشید و فریاد زد، «خدایش بیامرزد او را که از آن جا که هست يك قدم فراتر رود!» منظورش این بود که هر کس يك گام پیشتر رود تا جا برای دیگران باز شود. شیخ که این سخن را شنید، گفت: «هر چه ما خواستیم بگویم و هر چه جمع مشایخ گفته اند (از جمله مقالات این نگارنده!) این نکوکار به اختصار گفت. خدایش بیامرزد هر کس را که از آنجا که هست يك قدم فراتر رود.» سپس از تخت فرود آمد و رفت.

آری دین طبعاً رو به تکامل ندارد، بلکه این ما هستیم که باید همگام با زمان، از آنجا که هستیم يك قدم پیشتر رویم.

احمد شاملو شاعر معروف چنان آزرده بود که گفت، «خدا مرا از بهشت راند / از زمین ترساند. / شما مرا از زمین رانید / از خدا ترساندید. / من اینک، در کنار شیطان آرام گرفته ام / که نه مرا از خویش میراند / و نه از هیچ می ترساند.» ببینید آیا قرن ها کوشش واپس گرایان جز کمبود جمعیت یهودیان و واماندگی گروه کثیری انسان محتاج و اسیر در جلد خرافات، بازدهی داشته است؟ پاسخ منفی است. مگر شش میلیون نفر از عزیزان ما دعا نمی کردند؟ پس پاسخ آنها چه شد؟ «یاران، بیایید که پیمان بندیم / بدنامی و تیرگی به خود نپسندیم. / یا سر به نجاتِ حقیقتِ بازیم / یا راه به راه دشمنان بر بندیم.»

آنها که خرافات را تبلیغ می کنند ندانسته به خود و جامعه جفا می کنند. مباد روزی که پرتگاهِ قشری‌گری به پرتگاهِ کل جامعه تبدیل گردد.

آنها که صادقانه، موهومات را حقیقت می پندارند و تصور می کنند که چون دروغ نمی گویند پس راست می گویند، کسانی هستند که دروغ شنیده اند و آن را تکرار می کنند. باید به معانی عبارات ایشان توجه کنیم نه به ظاهر گوینده. حقیقت چیزی است که نه مقاد، که عقلِ سالم بیسندد.

گفتنِ ناگفتی ها مشکل است	نیست این کارِ زبان، کار دل است
بایدم نطق و بیان دیگری	اصطلاحات و زبان دیگری
تا بگویم شرح علت های خویش	ناتوانی ها و ذلت های خویش

بیایید به استدلالات عقلانی بی شماری که ربانیم خردگرای خودمان ارائه می دهند صراحت و جرأت اقدام بدهیم. اجرای فرامین ارزشمندِ توراتِ نیازی به ایجاد ترس، توسل به خرافات و خودفریبی ندارد. توصیه های مروّجین از طریق ترس و دعا و شنا کردن بر خلافِ جریانِ رودِ حیات، بازدهی جز عقبماندگی نداشته اند و نخواهد داشت. توسل به خرافات به منزلهٔ نفی اوامر است.

منگر به هر گدایی، که تو خاص از آن مایی مفروش خویش ارزان، که تو بس گران بهایی
چو تو لعلِ کان (*) ندارد، چو تو جانِ جهان ندارد که جهانِ کاهش است این و تو جانِ جان‌فزایی
(* در این مضمون، لعلِ اوامر منطقی.)

قدر وقت ار نشناسیم، بس خجالت که از این حاصلِ اوقات بریم.

سرانجام،

نیک و بد زاده و پروردهٔ اندیشهٔ ماست که هم این می رود از دست و هم آن می گذرد

بخش سوّم

بازگشت به بالا

ادامه دادم و گفتم که بدبخت کسی که مستعد باشد دیگران ذهنیت او را غصب کنند؛ و بدبخت تر از او اطرافیانش. همه خوانش ها، به ویژه تفسیراتِ واهی گذشته را نمی توان پذیرفتنی دانست. بگذارید مثالی بزنیم.

هندو به طعنه گفت که یاران خدا دو تاست لعنت بر آن کسی که گفت خدا یکی است

به شاعر خرده گرفتند که «چرا کفر گفتی؟» گفت، «من کفر نگفتم، بلکه شما اشتباه خواندید و تفسیر کردید. من گفتم، "هندو به طعنه گفت که "یاران خدا دو تاست." لعنت بر آن که بگوید! خدا یکی است!» بله گاه با يك نقطه و نشانه، معانی نسبت به فهم خواننده عوض می شوند و کفر تبدیل به ثنا می گردد. معنای نهایی بستگی به فهم و شیوه برداشت خواننده دارد. خداوند به انسان نه کتاب دعا، بلکه عقل داده است تا با پرورش آن، راه را از چاه بشناسد! اگر دعا مؤثر بود، احتیاجی به دانش های گوناگون، علم طب و بیمارستان نبود، بلکه يك دعانویس کلاش بس می بود. دعا جز آرامش خاطر خود دعاگو، هیچ خاصیتی برای دیگران ندارد. مباد روزی که مشکلی برای کسی پیش آید و فرصت طلبان بهانه ای به دست آورند. بیایید به مجریان خرافات بی توجهی کنیم و دکان های شیادی را ببندیم.

لطف حق با تو مداراها کند چون که از حد بگذرد رسوا کند

امروز هیچ استادی صرفاً به استناد کتاب درسی چاپ دیروز به کلاس نمی رود، بلکه با یادداشت های حاوی یافته های روز بر سر کلاس حاضر می شود.

جایگاه کتاب های درسی شما کتابخانه ها و موزه ها است نه کلاس های درس امروز. به نام دین، بال جوان را نبرید؛ بال بریده دیگر رشد نخواهد کرد! انسان به کمک دین از عصر حجر خارج نشد بلکه علم او را از آن دوران رهایی داد.

شاه داماد که تا به حال سکوت کرده بود، آه از نهادش برآمد و به نوعی متفاوت سکوت کرد — سکوتی دو جانبه، به نشانه نارضایتی دو جانبه.

پس از مراسم عصر شنبه، جناب بَعل یا «صاحب» (جالب است که هندی ها تا پیش از استقلال کشورشان، انگلیسی‌ها را «صاحب» خطاب می کردند) وقتی که دید ما از دیدن تعداد بچه ها تعجب کرده‌ایم، عکسی مانند عکس های گروهی مدرسه را به ما نشان داد و گفت، «این آخرین عکس خانوادگی ما است. پیرمردی که در وسط عکس می‌بینید پدر من است که اخیراً در سن ۹۵ سالگی فوت کرد. او هم ۱۷ تا بچه داشت و هر یک از بچه های او نیز برخی حتی بیش از ۱۷ فرزند دارند. پرسیدم، «جمعاً تعداد افراد خانواده از جمله نوادگان در این عکس چند نفرند؟» گفت، «حدود ۸۵۰ نفر!»

در روزگار قدیم، زارعین از هر دانه گندم ده دانه برداشت می کردند، اما امروزه چنان که شنیده ام، تا دویست دانه هم برداشت می کنند. خدا به این زمین ها برکت بدهد! قدیم ها از يك نفر درخت خوب خرما مانند میمون بالا می رفتند و تا حداکثر هشتاد کیلو خرما برداشت می کردند. امروز در اسرائیل، از درخت کوتاه قد خرما، تا سالی چهار صد کیلو خرما برداشت می کنند! (ظاهراً، چون در صحراهای عربستان جمعیت کم بوده است، به شتر و درخت خرما هم «نفر» می گفتند.) خداوند به دانش کشاورزی در کشورهای پیشرفته و خودکفا برکت بدهد — که یکی از شش کشور خودکفای دنیا که قادر به تولید و تأمین خوراک خود هستند، کشور جوان اسرائیل است.

آیا مذهب با پیشرفت های علمی، اقتصادی، بهداشتی، کشاورزی و دفاعی همگام بوده است؟ آیا بدون شکوفایی این پایه های بقای بشر، امکان رشد در میان بوده یا خواهد بود — یا آن که برای زندگی و رشد باید شبانه روز دعا کرد؟

داشتن استحقاق و لیاقت لازم برای زندگی معاصر و بهره بردن از وسایل زندگی بهتر، مرا به یاد هشتاد سال قبل می‌اندازد. در حمام های عمومی قدیم، چیزی همچون حوض به نام «خزینه» بود که آلودگی آنها ناگفتنی است. می‌توان فهمید که چرا میانگین عمر در آن دوران ها بسیار کم بود چون یقیناً یکی از علل مرگ زودرس استفاده از خزینه بود. صدها نفر از آب لجن خزینه استفاده «شرعی» می کردند، در حالی که آب، آب است، هدف نظافت است و آب هر چه تمیزتر باشد، بهتر است. سرانجام دوش حمام وارد صحنه شد و گسترش رو به رشد آن به تدریج جایگزین استفاده از خزینه های فوق العاده غیر بهداشتی شد. در این میان، ملاحی که استحقاق، فهم و لیاقت استفاده از وسیله ای بهتر را نداشتند، می گفتند که «دوش آب شرعی نیست، بلکه غسل شرعی همچنان شیوه استفاده از میقوه یا همان خزینه است و فرد باید به تمامی در آب فرو برود!» — مانند «آسانسور شرعی» که باید روز شبات در آن پرید!

ما خزینه های عمومی را دیده ایم، آگاهی که آبی که حتی يك نفر از آن استفاده کرده باشد غیر بهداشتی است و از مُسری بودن بیماری های گوناگون اطلاع داریم. حتی اخیراً در مجله ای خواندم که چنانچه فرد مبتلا به بیماری خطرناك «هپاتیت بی» صرفاً دست به دستگیره در بزند، احتمال زیادی دارد که میکروب بیماری را به آن منتقل کند و در نتیجه، کسی که پس از او دستگیره را لمس کند نیز دچار آن بیماری شود. در این صورت، چه رسد به میقوه و بزرگنمایی های مهمل درباره آن، تا آن حدّ که عمل شرم‌آور «خوراندن آب میقوه» فلان ملاً به مریض در حضور من انجام گیرد! آیا آنها که هزاران سال قبل برای مراعات بهداشت، طریقه استفاده از خزینه عصر حجر را توصیه می کردند و آن را شرعی می دانستند، اطلاعی از میکروب و مسری بودن بیماری ها داشتند — یا بر عکس، اگر کسی از سر ناآگاهی از شیوه سرایت میکروبه‌ها، بیمار می شد، می گفتند که او را چشم - زخم زدند؟! افسوس که با وجود آن که دیرزمانی است پاستور علت واقعی «چشم بد» را کشف کرده است، هنوز هستند کسانی که جسمشان در قرن بیست و یکم است، اما سطح آگاهی هایشان در دوران ملانصرالدین جا مانده است! اینان در همان باورهای کهنه گرفتار مانده اند، مثنی عقیده بی پایه را تکرار می کنند و بازده ناآگاهی خود را «تقدیر» و «چشم بد» می نامند. شادروان پدربزرگم می گفتند، «صدمه دیدن از "چشم بد" حرف بیهوده ای است. کاری نکنید که مورد حسد بدخواهان قرار بگیرید و صدمه ببینید.» لطفاً بس کنید.

آیا این نشان ناآگاهی است یا لیاقت که اینان حتی ظروف غذاخوری خود را نیز به میقوه فرو می برند؟ آیا باورمندان تفاوت شست و شو در آب جوش ماشین ظرف شویی را با «غسل» در میقوه نمی دانند، یا نمی خواهند بدانند چون دیندارند؟ لااقل اعمال ناشایست را به دین ارتباط ندهید.

که چشم عیان - بین نبیند نهان را

به چشم نهان بین عیوب جهان را

به قول شاعری دیگر،

از خطا نادم نگردیدن خطایی دیگر است

گر خطایی از تو سر زد، در پشیمانی گریز

آلفرد نوبل می گوید: «يك تصميم برای تخيير يك سرنوشت کافی است.» می توانیم از علوم روز پیروی کنیم و به هدف بقا و بهره برداری بهتر، هر يك از دستورات دینی و سنتی را تبدیل به احسن نماییم. به عنوان نمونه، می توانیم خزینه شرعی و سنتی یا همان میقوه را به روش های بهداشتی روز تبدیل کنیم و به این ترتیب، موجب بقای انجام دستورات و ادامه هدف قانونگذار شویم. یا آن که می توانیم به دلیل

واهی «تغییر ناپذیری نفس دین» در پیلۀ ناآگاهی بمانیم و به راه نادرست خویش ادامه دهیم، بیماری ها و ناملایمات را نسل اندر نسل تحمل کنیم و آن را دینداری بنامیم. زهی تأسف!

آری، يك تصميم غلط برای تغییر سرنوشت هر فرد و جامعه ای کافی است — و انتخاب با ما است.

دوستان، بنگریم که بازده ترویج خرافات چه بوده است. مشکل اساسی ناآگاهی است. توهینی از این بالاتر نیست که در دنیای امروز، خانم جوان تحصیل کرده آمریکا در حضور جمع بگوید، «احتراز از چشم بد گفته تورات مقدس است!» در حالی که اصلاً و ابداً چنین نیست. این گفته ناشایست همچون گفته نادرست «خدایا شکر که من را زن نیافریدی!» از سخنان یک ربای خرافاتی عهد عتیق است، حرفی که مانند بسیاری دیگر از نوشته های ناباب دست نویس، پس از اختراع ماشین چاپ توسط گوتنبرگ در سال ۱۴۴۰ و بدون رسیدگی لازم، به نام «کتاب های مذهبی» چاپ شده است و هنوز، پس از ۵۷۷ سال، مرتباً به نام «کتاب مقدس» و بدون هیچ تغییری به چاپ میرسد. با آن که شمار زیادی از پیروان یهود با بعضی از این نوشته ها، مانند «خدایا، چشم بد را از ما بدور بدار!» یا «خدایا شکر که من را زن نیافریدی!» و غیره موافقت ندارند، کسی را یارای تغییر آنها نبود تا این که جامعه ریفورم در چند دهه اخیر، شماری از آنها را از کتاب های مذهبی حذف کرده اند که آن هم مورد اعتراض مذهبیون تندرو قرار گرفت! به راستی، حق با کدامین گروه است؟ بی شک زمان جوابگوی این پرسش خواهد بود. اما فعلاً حق تقدم با حفظ تعادل است.

نتیجه گیری:

بازگشت به بالا

بی تردید یکی از اساسی ترین حقوق هر انسان حق انتخاب او است؛ و این حق مسلم تا آنجا محترم و قابل قبول است که به ضایع شدن حق دیگران نیانجامد. مشکل امروز جامعه ما این است که بعضی از افراد، به زعم خود و به قصد ثواب یا میتصوا، اصرار دارند که علاوه بر خود، دیگران را نیز به گمان خام خودشان به اجرای «هر چه بهتر» سنت هایی واهی بکشند و آنان را بدون توجه به وضع خانوادگی ایشان، با خود همراه نمایند. اینجا است که پدر و مادری که با خون دل، همچون راننده اتومبیل سرگرم راندن خانواده خود می باشند، ناگهان می بینند که یکی از چرخ های اتومبیل خانواده از جا کنده شده است و آنان و فرزندانشان، سرنشینان این خودرو در جاده زندگی، در راه سرگردان مانده اند. به این ترتیب، میتصوای واهی و آموخته یک مروّج ناشایست منجر به بر هم خوردن شالوم هبیت یا «آرامش خانواده» می شود و خانواده دچار مصیبت می گردد.

افسوس، این مروّجین توجه نمی کنند که فرهنگ و اندیشه هر فرد و خانواده ای مانند اثر انگشت ایشان با افراد دیگر متمایز است، چون فکر هر فرد و خانواده ای از باورهای ایشان نشأت گرفته است. متلاشی کردن وحدت خانواده را نمی توان میتصوا/ نامید. اینجا صحبت از مقایسه باورها و خوب و بد آنها در میان نیست، بلکه خطری بزرگتر و اساسی تر در کمین است.

صحبت از پژمردن يك برگ نیست / وای جنگل را بیابان می کنند!

هیچ انسانی به انسانی نمی دارد روا / آنچه این نامهربانان با تن و جان می کنند!

به گواه همه نوشته های خود، نگارنده مفتخر است که خود را پایبند اوامر عقلانی تورات مقدس می داند و قصدی جز برطرف کردن نقطه ضعف ها در میان نیست. افتخار من و خانواده من پایبندی من به این امر و گفتن و نوشتن واقعیات است، چون معتقدم که «مرا سر نهان گر شود زیر سنگ / از آن به که نامم برآید به ننگ.»

برای برطرف کردن نقطه ضعف ها، از همه شما عزیزان، خاصه از جامعه خردگرای ارتدوکس و کسانی که واجد تحصیلات عالی روز هستند، کمک می طلبم. پای مصلحت و حیثیت جامعه و نسل آینده در میان است. به تشنّج افکار، از هم پاشیدگی خانواده ها و موجبات عقب ماندگی ها و تبعیضات نگاه کنید. خطر داخلی، یعنی ترویج خرافات در لباس ترویج دین، سنگین تر از ضربه دشمن است. سکوت بس است. احساس مسئولیت و خواست و اراده همگانی موجب آفرینش است.

قلم را آن زبان نبود که سرّ عشق گوید باز / و رای حدّ تقدیر است اوصاف خداوندی

و در پایان،

بر آن سرم که می نوشم و گنه نکنم / گر مطابق تدبیر من فتد تقدیر

نورالله «نورمن» گبای

اکتبر ۲۰۱۷، لس آنجلس

برای دریافت کپی این مقاله و سایر مقالات و نوشته های نورالله گبای به زبانهای فارسی و انگلیسی، از جمله کتاب او با عنوان لحظاتی برای تفکر، دیکشنری زبان هزاران ساله یهودیان کاشان، و به زودی، کتاب دیجیتالی شامل مقالات اخیر او، به وبسایت BabaNouri.com مراجعه کنید.